

هانا آرنت
امپریالیسم

www.ketab.ir



عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتار

ترجمه مهدی تدینی

آرنت، هانا، ۱۹۰۶-۱۹۷۵م.	
عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتزر / هانا آرنت؛ ترجمه مهدی تدینی - تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۸.	
ج.	
شابک دوره: ۵-۳۳۳-۴۰۵-۶۰۰-۹۷۸-978-600-405-323-5	
شابک ج اول: ۸-۳۳۳-۴۰۵-۶۰۰-۹۷۸-978-600-405-322-8	
شابک ج دوم: ۲-۵۲۲-۴۰۵-۶۰۰-۹۷۸-978-600-405-522-2	
عنوان اصلی: Elemente und Ursprünge Totaler Herrschaft	
Artisemitismus, Imperialismus, Totale Herrschaft	
Antisemitismus	ج ۱: یهودی ستیزی
Imperialismus	امپریالیسم
Totalitarismus	توتالیتاریسم
تدین: ۱۳۵۰	ترجم: ۱۳۵۰
۳۰۵/۸۹۲۴	۱۳۵/۱۲۱



دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه چهارم
 فروه شک شماره ۳: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۴۸
 فروشگاه شماره دو: خیابان شهید همت / مجتمع ایران مال / طبقه G3 / شماره ۱۸۳
 توزیع: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه همکف
 تلفن گویا: ۷-۸۸۲۲۵۳۷۶ / ۸۸۳۱۰۵۰۰ - ۸۸۳۱۰۷۰۰ - ۸۸۸۶۱۶۶۶

• سایت اینترنتی: www.salesspublication.com

• پست الکترونیکی: info@salesspublication.com - salesspub@gmail.com

■ عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتزر (جلد دوم: امپریالیسم)

• هانا آرنت • ترجمه مهدی تدینی • ناشر: نشر ثالث

• مجموعه فلسفه و علوم اجتماعی

• چاپ اول: ۱۳۹۹ / ۷۷۰ نسخه

• لیتوگرافی، چاپ و صحافی: نشر ثالث

• کلیه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است.

• شابک دوره: ۵-۳۳۳-۴۰۵-۶۰۰-۹۷۸-978-600-405-323-5

• شابک ج دوم: ۲-۵۲۲-۴۰۵-۶۰۰-۹۷۸-978-600-405-522-2

فهرست

۹	یادداشت منرحم
۱۷	پیشگفتار
۲۹	رهایش سیاسی بورژوازی
۳۱	توسعه و دولت-ملت
۵۴	جهان‌بینی سیاسی بورژوازی
۷۸	همپیمانی میان سرمایه‌داران و عوام
۹۷	تکامل پیشاامپریالیستی مفهوم نژاد
۱۰۳	نژاد نجبا در برابر ملت بورژوا
۱۱۱	همبستگی قومی به منزله جایگزینی برای رهایش ملی
۱۲۴	گوینو
۱۳۴	«حقوق یک انگلیسی» در برابر حقوق بشر
۱۵۵	نژاد و یوروکراسی
۱۵۹	دنیای شیخ‌سان قاره سیاه
۱۸۰	طلا و خون
۱۹۶	افسانه امپریالیستی و شخصیت امپریالیستی
۲۲۷	امپریالیسم قاره‌ای و جنبش‌های پان

۲۳۸	ناسیونالیسم قومی
۳۷۱	یوروکراسی: میراث استبداد
۳۸۶	حزب و جنبش
۳۱۵	افول دولت‌سمت و پایان حقوق بشر
۳۴۱	ملت اقلیت‌ها و مردم بی‌تابعیت
۳۵۱	بزیست‌های منطقی حقوق بشر
۳۷۷	ملاحظات‌ها
۴۳۱	نمایه

یادداشت مترجم

کتاب عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتیر که شاید بتوان آن را اثر اصلی هانا آرنت دانست، در سه جلد منتشر می‌شود: یهودی‌ستیزی، امپریالیسم و توتالیتاریسم. آرنت این کتاب را در سال ۱۹۵۱ نخست به زبان انگلیسی و با عنوان *خاستگاه‌های توتالیتاریسم*^۱ منتشر کرد و سپس از پی انتشار نسخه آلمانی آن برآمد که با همت و قلم خود او این بار با عنوان *عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت توتالیتیر* در سال ۱۹۵۵ منتشر شد. اما نسخه آلمانی کتاب بیش از آن که ترجمه باشد، ویراستی جدی از کار درآمد. در واقع آرنت کتاب را به زبان آلمانی بازتویسی کرد و حجم کتاب نیز در این بازتویسی تا حدی بیش‌تر شد. نسخه فارسی این اثر نیز ترجمه‌ای از نسخه آلمانی آن است. در یادداشت مترجم هر جلد یهودی‌ستیزی، در باره کتاب و نویسنده آن توضیحاتی داده‌ام. به همین دلیل در اینجا از بازگویی آن خودداری می‌کنم.

خواندن کتاب *امپریالیسم* برای این که بدانیم از نظر آرنت حاکمیت‌ها و شیوه‌های توتالیتیر از کجا سر برآورده‌اند ضروری است، اما مطالعه این کتاب افزودن بر این برای خواننده ایرانی سودی مازاد نیز در پی دارد. ایران در عصر جدید، به دلیل رفعت جغرافیایی خود، همجواری با روسیه، همسایگی با هند که نگین استعمار انگلستان بود و نیز در مرحله بعد به دلیل کشف نفت — و دلایل عدیده دیگر — با دو پدیده استعمار و

1. *The Origins of Totalitarianism*

2. *Elemente und Ursprünge totaler Herrschaft. Antisemitismus, Imperialismus, totale Herrschaft*

امپریالیسم روبرو و در کشاکش بوده است. این دو مفهوم تأثیری عمیق و پردامنه بر آگاهی سیاسی-تاریخی و حتی هویت‌یابی ما ایرانی‌ها گذاشت. روزهایی را در تاریخ جدید خود تجربه کردیم که هویت ایرانی کاملاً بر اساس موضع‌گیری نسبت به «امپریالیسم» و «استعمار» شناسایی می‌شد. شهروند ایرانی چنان درگیر هجوم این معانی به زندگی سیاسی و اجتماعی خود بود که باید نسبت به این مفاهیم موضع‌گیری روشنی می‌کرد. به خصوص از زمانی که آگاهی ملی ایرانی با همکاری و مشارکت در حاکمیت عجین شد و مردم — یا ست‌کم نخبگان و بخش‌هایی از مردم — این حق و وظیفه را برای خود قائل شدند که در حکومت — اداره کشور سهم شوند، مسئله درنگ و موضع‌گیری سلبی در باره استعمار و امپریالیسم را به‌روز اساسی‌تر شد تا این که در نهایت در قالب دو جریان نیرومند چپ‌گرا و اسلام‌گرا در اواسط ۵۷ با شعارها و انگاره‌های ضدامپریالیستی و ضداستعماری حاکمیت را به دست آورد. — یازده — که در انقلاب ۵۷ سهم بودند با همه اختلاف‌نظرها در باره شکل آتی حکومت و آرم‌ها، این که باید تحقق می‌یافت، سر یک چیز توافق داشتند: هر آنچه به گمانشان از مظالم و استبداد امپریالیسم و استعمار بود باید برچیده می‌شد؛ گرچه هر یک راه متفاوتی را برای این آرمان، برنشان داشتند. این همداستی چنان نیرومند بود که حتی می‌توان پرسید آیا بدون اتفاق نظر بر مفاهیم «امپریالیسم» و «استعمار» اصلاً چنین نیروی انقلابی چیره‌گری پدید می‌آمد؟

آنچه ذکر شد تنها گوشه‌ای از تاریخ عصر جدید است. اگر این واکاوی را ادامه دهیم درمی‌یابیم اهمیت این موضوع در تاریخ و هویت مدرن ایران بسیار بیش از آن چیزی است که یادآوری شد. اما این بحث لایه زیرین اساسی‌تر و پهناتر دارد و آن مسئله مواجهه انسان ایرانی با جهان پیشرفته و حل معضل عقب‌ماندگی است. دشواری این تکلیف ما در عصر جدید مواجهه با غرب بود. نه فقط ما، همه ملت‌های کهن که سکولاریسم و انقلاب صنعتی را به شکل درون‌زا نداشتند و فلج‌شده نظاره‌گر پیشرفت غرب بودند با این تکلیف دشوار مواجه بودند. مانند گیرکردگان در گِل زور می‌زدیم جلو رویم، زانویمان اما سنگین بود و پا همراهی نمی‌کرد. پیش از هر چیز مشکلی حل‌ناشدنی را باید حل می‌کردیم و آن این بود که ما از درک و شناخت غرب عاجز بودیم. شناخت ما از غرب در نهایت از «توصیفی‌روایی» تجاوز نمی‌کرد که اغلب در بیان شفاهی یا در نامه‌ها و در مواردی

انگشت شمار در سفرنامه‌ها — که بیشتر به حیرت‌نامه^۱ می‌مانست — بازتاب می‌یافت. در واقع ما فقط می‌توانستیم هر چه را می‌بینیم تعریف کنیم و در این بازگویی دیده‌ها و شنیده‌ها یا شیفته/مرعوب پیچیدگی آن شویم یا از بیگانگی و فهم‌ناپذیری آن بیزار شویم. این عشق و نفرت اساس رابطه‌ما با جهان مدرن شد. اما نمی‌توانستیم به پشت این سازه مدرن و پیچیده رویم؛ نمی‌توانستیم اجزای تشکیل‌دهنده‌اش را شناسایی و واسازی کنیم؛ نمی‌توانستیم شیوه کار و خاستگاه نیروها و عناصرش را تشخیص دهیم. این ناتوانی در فهم سایر فهم پیامدهای سنگینی برای ما داشت و کم‌وبیش مسیری که در تاریخ جدید پیمودیم نتیجه همین ناتوانی ما در فهم ماشین پیچیده دنیای مدرن است.

دلیل این ناتوانی هم پیش از همه در این نهفته بود که ما «دستگاه نظری» لازم را برای شناخت و کشف دنیای مدرن یا غرب نداشتیم. آنچه باید می‌شناختیم از ابزارهای شناختی‌مان پیچیده نبود. با دستگاه‌های نظری قدیمی و دیرینه‌مان نمی‌توانستیم این پدیده مدرن را واکاوی و فهم کنیم. در نتیجه در مواجهه با غرب دچار سرگیجه‌ای شدیم که تا امروز رهایمان نکرده است. مشکل «قتی» نرنج‌تر می‌شد که با گذر زمان فاصله‌ما با غرب به جای کم‌تر شدن دائم بیشتر می‌شد. دلیل دران ناصری (میانۀ قرن نوزدهم) مشهود بود که ما از دنیای مدرن عقب افتاده‌ایم، و این امر به نظر نمی‌رسید این فاصله پرنشدنی باشد؛ اما در پایان عصر ناصری و دو دهه بعد در آغاز جنگ جهانی اول وضعیتمان برای همگان ناامیدکننده و عقب‌ماندگی از دنیای متجدد جبران‌ناشدنی به نظر می‌رسید. این دودن و به جای رسیدن بیش از پیش دور شدن که به کابوس می‌مانست، آنقدر ویرانگر و بیشتر فرو رفتن، برپیشانی‌ما افزود. یکی از عوارض این سرگیجه و درنگ شناختی این بود که دریافت‌هایی تروماتیک (روان‌زخم‌گونه) نسبت به غرب و دنیای مدرن در ذهن پروراندیم و نسبت به هیولایی که نامش را «استعمار» گذاشتیم شناختی رواز بی‌جواب پیدا کردیم. ما ایرانی‌ها با آن که در مقایسه با کشورها و فرهنگ‌های هم‌دیفمان استعمارناش بودیم از استعمار دیدیم و با آن که از مملکت گذار به عصر مدرن — یا همه زخم‌های سطحی یا عمیقی که از توسعه‌طلبی و امپریالیسم خوردیم — عملاً جان سالم به در بردیم، واکنشی هیستریک و تروماتیک نسبت به «استعمار» از خود نشان دادیم. در واقع ترومایی

۱. مانند حیرت‌نامه، سفرنامه ابوالحسن خان ایلچی، وزیر امور خارجه محمدشاه قاجار، به لندن.

(روان‌زخمی) از استعمار در روان جمعی ما ایرانی‌ها پدید آمد که با واقعیت‌های تجربه تاریخی ما همخوانی نداشت. برای این‌که منظور کلام روشن شود می‌توان گفت انگار ما ایرانی‌ها خود را هندی پنداشتیم. وقتی به گذشته هند و مسیر دشواری که تا کسب استقلال پیمود نگاه می‌کنیم هیچ متعجب نمی‌شویم اگر «ترومایی ضداستعماری» در روان جمعی هندی‌ها پدید آمده باشد (که البته به نظر می‌رسد پدید نیامده است). اما پرسش این است که آیا ما ایرانی‌ها در مواجهه با امپریالیسم و استعمار چنین تجربیات سیاه، یکسویه و -جانگامی داشتیم که رفته‌رفته چنین نگاه تروماتیکی به استعمار بیابیم؟ وقتی خود را با ترک‌ها مقایسه می‌کنیم باز به چنین پرسشی می‌رسیم: ترک‌ها در مواجهه با غرب امپراتوری بنده ایرانی خود را باختند و به قلمرویی قومی و دولت‌مملتی محقر بسنده کردند، اما چنین نفس تروماتیکی علیه استعمار در خود نپروراندند.

مسئله این است که ما در ارزیابی میزان موفقیت و شکستمان در عصر جدید نتیجه‌های معقول می‌گیریم؛ دست‌کم معرفت‌اندوزی ما مبتنی بر نگاهی تطبیقی و قیاسی نیست. برهمن از تاریخمان را که با دوران حاکمیت قاجار مصادف است یکسر شکست و ناکامی می‌داند، اما، اساساً چه نتیجه‌ای؟ معیار شکست از روسیه است؟ از دست رفتن هرات؟ باز ماندن افغانستان؟ و مدرنیته؟ اما ایران در میان کشورهای عقب‌افتاده از غرب در قرن نوزدهم بعداً کارنامهٔ ابله دفاعی داشت. از عثمانی در پایان قرن نوزدهم بلند چه ماند؟ چه بر سر مصر در اواخر قرن نوزدهم آمد؟ چه بر سر شبه‌قاره هند آمد؟ حتی ژاپن در میانهٔ قرن نوزدهم، وقتی آمریکا را به قراردادهای عطلوب خود را به آن تحمیل می‌کردند، در آستانهٔ مستعمره شدن بود (۱). ناگفته نماند تغییر مسیری شگرف داد و قنقوس‌وار برخاست، در همان بازهٔ زمانی لهستان نابود شد و چین روزگار بدی داشت.

عجیب این‌که حتی وقتی قدری بر خودمان مسلط شدیم و گام در راه پیشرفت نهادیم،

۱ در تاریخ‌نگاری جهان تعبیری وجود دارد با عنوان «قرن نوزدهم بلند» (Long nineteenth century). منظور از قرن نوزدهم بلند سال‌هایی است که از انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) آغاز می‌شود و تا جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) ادامه می‌یابد. دوران حاکمیت قاجار تقریباً با «قرن نوزدهم بلند» برابر است. قاجار از ۱۷۸۹ تا ۱۹۳۵ (برابر با ۱۳۰۴ شمسی) بر ایران حاکم بودند. به عبارتی می‌توان گفت قرن نوزدهم بلند ما با مهر و امضای قاجار سپری شد.